

# گونه‌شناسی طبقات اجتماعی در قرآن

علی اخترشهر\*

پژوهش حاضر با تکیه بر قرآن به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها است که آیا قرآن برای طبقات اجتماعی در جامعه مشروعیت قائل است؟ این طبقات چه ویژگی و چه تأثیری در جامعه دارد؟ این پژوهش، ضمن تعریف از طبقات اجتماعی و ارائه دسته‌بندی‌های مختلف معتقد است که قرآن نه تنها در صدد آن نیست که وجود طبقات اجتماعی و برخورداران از مزایای مادی را مشروعیت بخشد، بلکه در صدد بی‌ارزش نشان دادن تنعمات صرف مادی و بیان ثبوت ارزش برای تقرب به خدا و برخورداری از رحمت الهی است.

## مقدمه

«طبقه» به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که دارای منزلت اجتماعی معین و امتیازات مثبت یا منفی و منافع مشترک و مشابهی هستند که برای دفاع از این منافع، واکنش گروهی یا عکس العمل واحدی نشان می‌دهند و می‌توان براساس ویژگی‌های آنان، این واکنش را از آنها پیش بینی کرد، مانند طبقه نجبا، شاهزادگان، تجار، روحانیان و کشاورزان.

\* دانش آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

گاهی این امتیازات، ویژگی‌ها و منافع مادی است و اینان از حیات اجتماعی و اقتصادی بهره‌کلان خاصی دارند. در این صورت مسائل و مشکلات برای طبقه، به سرعت و از طریق روابط حل می‌شود؛ برای مثال خدمات بهداشتی، رفاهی و دیگر خدمات، به راحتی در اختیارشان قرار داده می‌شود، امکانات تحصیلی با کیفیت مطلوب در اختیار خود و فرزندانشان است، و این در حالی است که عموم مردم در تنگنای مادی و معیشتی قرار دارند.

در مقابل این طبقه، طبقه دیگری وجود دارد که از امتیازی برخوردار نیستند و به زحمت زندگی می‌کند، با مشکلات جامعه رابه دوش می‌کشد، مصایب جنگ و دفاع از نظام سیاسی را بر عهده دارند. اینان معمولاً ابزاری برای اهداف سیاسی طبقات بالا محسوب می‌شوند و چه بسا در این راه، هستی خود را هم از دست بدهند. البته طبقات دیگری هم وجود دارند که بین این دو طبقه قرار گرفته‌اند و از منافع متوسطی برخوردار می‌شوند.

این مقاله در صدد است با نگاهی اجمالی، گونه‌شناسی طبقات در قرآن را مورد بررسی قرار دهد. از دیدگاه پی‌یر لاروک طبقات اجتماعی\* عبارتند از «دسته‌هایی با ارزش‌های نامتساوی، حال این ارزش‌ها مادی باشند یا معنوی باشند».<sup>۱</sup>

شهید مطهری در کتاب جامعه و تاریخ معتقد است طبقات «گروهایی هستند که باعث تبعیض می‌شوند...».<sup>۲</sup> عده‌ای طبقه اجتماعی را گروه نسبتاً پایداری می‌دانند که اعضای آن در تولید و بهره‌برداری از ثروت اجتماعی پایگاه کم و بیش یکسانی دارند. نوع فعالیت اقتصادی، مقدار درآمد، نوع و سطح آموزش رسمی، نوع سکونت‌گاه و درآمد و موقعیت طبقه اجتماعی خانواده‌ای که شخص در آن متولد شده است، از عوامل مهم تعیین‌کننده طبقه اجتماعی شمرده می‌شوند. در ادبیات سیاسی چپ، گروه‌های بزرگی از افراد را گویند که از جهت مقامشان در نظام معین تولید اجتماعی و مناسباتشان با وسایل تولید و نیز نقش‌شان در سازمان اجتماعی کار و بنابراین از جهت شیوه دریافت و میزان آن ثروت اجتماعی که در دست دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات، گروه‌هایی از مردم هستند که از آنان یکی می‌تواند کار دیگری رابه علت تفاوتی که میان مقام آنها در شیوه معین اقتصاد وجود دارد، به خود اختصاص دهد.<sup>۳</sup>

### طبقه اجتماعی از دیدگاه قرآن

در این خصوص، سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا قرآن طبقه را به رسمیت می‌شناسد؟ و در این صورت، به چه طریقی آنها را تقسیم و طبقه بندی می‌کند؟

\* social class

برخی با توجه به آیه ۳۱ تا ۳۵ سوره زخرف، تصور کرده‌اند که خداوند بعضی را برتر و متنعم قرار داده و گروهی را کار فرما و مسلط و گروه دیگری را فرودست! بنابراین وجود طبقات در جوامع انسانی امری جبری و مقتضای طبیعی جامعه و خواست حق تعالی است و از آن گریزی نیست؛ اما با دقت در آیه و شأن نزول آن، روشن می‌شود که مضمون آن ظاهراً چنین است که مشرکان بنا بر خصلت استکباری و معیار بهره‌وری از تنعمات مادی، بر رسالت حضرت محمد ﷺ - که اورایتیم عبد الله می‌گفتند - خرده می‌گرفتند و می‌گفتند رسالت که نحوه‌ای ریاست و سیادت است، چرا به محمد ﷺ که از نظر اجتماعی و مادی از طبقه‌ای پایین است و ثروتی ندارد، واگذار شده و چرا قرآن به مردان «دو قریه بزرگ» که دارای امکانات مادی و از طبقات مرفه جامعه‌اند نازل نشده است؟!

خداوند در پاسخ به این ایراد می‌فرماید: نه تنها موهبت بزرگ رسالت که امری معنوی و عظیم است به دست خداست و ربطی به شما ندارد که برای او تعیین تکلیف کنید، بلکه حتی معیشت و زندگانی مادی و توزیع این نعمت‌ها نیز به دست اوست.

در قرآن ملاک برتری و ارزش در نزد خدا، همانا بعد معنوی است نه مادی، زیرا قرآن می‌فرماید: «و رحمت پروردگارت بهتر است از اموالی که اینان جمع کرده‌اند». <sup>۴</sup> پس آیه، نه تنها در صدد مشروعیت بخشیدن به وجود طبقات اجتماعی و برخورداران از مزایای مادی نیست، بلکه متنعم بودن از مزایای مادی را بی‌ارزش نشان می‌دهد و تقرب به خدا و برخورداری از رحمت الهی را ارزش می‌شمارد، یعنی ارزش‌های مادی و طبقاتی جوامع را مردود و منفی اعلام کرده و ارزش‌های معنوی و الهی را ارزش می‌شناسد.

### عوامل قشر بندی و چند قطبی شدن جامعه

اسلام قشر بندی و چند قطبی یا تک قطبی شدن جامعه را ناشی از عوامل مختلف و متضادی می‌داند. برخی از این عوامل مربوط به بعد جسمانی و مادی وجود انسان و برخی مربوط به بعد معنوی و روحانی وجود او هستند. نه می‌توان عوامل عقیدتی و فکری و فرهنگی را فاقد اصالت دانست و نه می‌توان شرایط اقتصادی و سیاسی چون ثروت، فقر و قدرت را کاملاً بی‌تأثیر دانست؛ البته این عوامل هر چند مستقل از یکدیگرند، ولی در ارتباط با هم عمل می‌کنند.

قرآن از یک سو، تقسیم بندی‌های شرک - ایمان، فسق - تقوا و کفر - ایمان را مطرح می‌کند و معتقد است این عوامل عقیدتی و ارزشی تأثیر زیاد و پیامدهای اجتماعی مهمی در جامعه دارند. این عوامل در عظمت یا زوال و شکوه یا شکست اقوام و ملل تأثیر به‌سزایی داشته‌اند. بر این اساس، در طول تاریخ همواره دو اردوگاه توحید و شرک، خدا پرستی و هوا پرستی، و قطب‌های قابیل و هابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، محمد ﷺ و ابولهب در مقابل هم قرار داشته و درگیر بوده‌اند. پس

مفاهیمی که در قرآن به کار رفته، مثل مؤمن، کافر، مشرک، منافق، مجاهد، صدیق، شهید، متقی و صالح، همه بیانگر جهت‌گیری اعتقادی است، ولی از سوی دیگر، قرآن مفاهیم فقر، غنا، استکبار، استضعاف، ملاً، مترف، مُسرف، رهبان، احبار را مطرح می‌سازد که ناظر بوضع اجتماعی و اقتصادی است. از طرفی برخورداری‌های متفاوت و متمایز اجتماعی و وجود طبقات ممتاز در کنار طبقات عموم مردم، ستم بزرگ تاریخ بشری محسوب می‌شود. زیربنای اعتقادی این وضع ظالمانه، گاه به این صورت است که «خدایان مختلف که آفرینش و تدبیر طبقات مختلف را در دست دارند هر طبقه را با مزایا و حقوقی خاص پدید آورده‌اند» و گاه به این صورت که «خدای واحد، گروهی از بشر را با مزایایی در خلقت و طبیعت آفریده و آنان را از ویژگی‌های حقوقی برخوردار ساخته است».<sup>۵</sup>

درگونه‌شناسی طبقات اجتماعی از قرآن، عده‌ای جامعه را به فرعون‌گرایی و غیرفرعون‌گرایی تقسیم کردند و گروه‌ها و دسته‌های فرعون‌گرا را چنین بر شمرده‌اند: ۱ - ستمکاران مستضعف؛ ۲- پیرامونیان چاپلوس؛ ۳- آوارگان فرومایه؛ ۴- ستمدیدگان خاموش؛ ۵- فراریان از صحنه.<sup>۶</sup> عده‌ای دیگر، جامعه را به افرادی که موافق و مخالف با انبیا هستند، تقسیم بندی کردند. گروه‌های مخالف با انبیا را گروه‌های ذیل دانسته‌اند: ۱ - جباران (قدرت‌های حاکم)؛ ۲ - ملاً(اشراف)؛ ۳- مترفین؛ ۴ - عالمان فاسد؛ ۵- مستضعفان.<sup>۷</sup>

از طرفی قرآن در یک جا با لحنی عام از وجود معارضان «دعوت انبیا» یاد می‌کند و در جای دیگر سه نام را که مشخص‌کننده سه طبقه است در کنار یکدیگر می‌آورد: فرعون، هامان، قارون. فرعون سمبل طبقه فرمانروایان، هامان سمبل رجال و سران و قارون سمبل اشراف و ثروت‌اندوزان. در جای دیگر از این سه طبقه به اضافه طبقه دیگر که همان رجال مذهبی و روحانیانند، تک تک نام می‌برد. این چهار عنوان، مبین چهار طبقه در جبهه بندی‌های ستیزه‌گرانه ضد انبیا در قرآن به شمار می‌آیند که عبارتند از: طاغوت، ملاً، مترفین، احبار و رهبان.

در این مقاله، براساس تعریف پی‌یر لاروک از طبقه، طبقات اجتماعی از دیدگاه قرآن را طبقه بندی می‌کنیم.

## گونه‌شناسی طبقات اجتماعی از بعد مادی

### ۱. ثروتمندان (مترفین)

از دیدگاه قرآن ثروتمندان و قدرتمندان اقتصادی عبارتند از: مترفین، قارون و اشراف و ثروت‌اندوزان که سنبل آنها مترفین هستند.

«مترف» از ترف و ترفه گرفته شده به معنای ایستادگی در نعمت و عادت کردن به نعمت؛ مترف کسی است که دارای نعمت و ثروت زیادی است و در بهره‌وری از ثروت همان‌گونه که خودش

می‌خواهد رفتار می‌کند؛ به عبارت دیگر، مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه و امکانات گسترده مادی و دنیوی او را مغرور و غافل ساخته و به طغیانگری وا داشته است.<sup>۸</sup> بنابراین مترفین یعنی متنعمان و ثروتمندان از خدا بی‌خبر و آلوده به فسق و فجور.

این دسته را قرآن کریم به شکل طبقه‌ای متشکل و توانا مطرح می‌کند. ملاک طبقه‌ای آنان، مال (ثروت) و اولاد و فرزندان، یعنی ابزار به دست آوردن ثروت و عوامل ایجاد و حفاظت از ثروت و وسیله تفاخر است.

از ویژگی‌های گروه ثروتمندان (مترفین) می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱ - فخر می‌ورزند: «نحن أكثر أموالاً و أولاداً»<sup>۹</sup> ما دارای بیشترین مال و اولاد هستیم».

۲ - مخالف حق و عدل هستند:

ما أرسلنا في قرية من نذير إلا قال مترفوها إنا بما أرسلتم به كافرون؛ در هیچ جامعه‌ای با نظام حاکمش، نذیری نفرستادیم مگر این که قدرتمندان اقتصادی آن جامعه مخالفت خود را ابراز داشتند و گفتند ما با آنچه که شما برایش فرستاده شده‌اید (با حق و عدل) مخالفیم.<sup>۱۰</sup>

۳ - اعتقادی به معاد و حیات پس از مرگ ندارند:

إنهم كانوا قبل ذلك مترفين وكانوا يُصرون على الجنت العظيم...؛ آنها قبلاً مترف بودند و بر گناه بزرگ (شرک) اصرار می‌کردند و (از روی استهزا) می‌گفتند: آیا هنگامی که مردیم و استخوان ما خاک شد باز هم زنده خواهیم شد؟<sup>۱۱</sup>

۴ - ارتکاب فسق و فجور.

۵ - تقلید کورکورانه از آیین گذشتگان خود:

ما قبل از تو هیچ اندازگری را به سوی جامعه نفرستادیم، مگر آن‌که مترفین آن گفتند: ما پدرانمان را پیرو آیینی یافتیم و خودمان نیز پیرو همان آیین هستیم.<sup>۱۲</sup>

تأثیرات مترفین بر جامعه به قرار زیر است:

مترفین باعث تبعیض نژادی و برتری در جامعه می‌شوند، چرا که خود را برتر و عالی‌تر می‌دانند: قال إنما اوتيته على علم عندي؛ قارون گفت: به خاطر علمی که خود دارم به این ثروت رسیدم.<sup>۱۳</sup>

قرآن در جای دیگر از زبان اینها می‌فرماید:

قارون‌ها گفتند که ما دارای بیشترین مال و اولاد هستیم و هرگز دچار عذاب نخواهیم شد.<sup>۱۴</sup>

با امعان نظر در آیات فوق، می‌توان گفت که طبقه مترف از علل اصلی انحراف جوامع هستند، زیرا هر کفران و عصیان، هر گناه و فساد و هر ظلمی که در این جوامع جان می‌گیرد و گسترش می‌یابد، از

ناحیه اینان و به رهبری این قشراست.<sup>۱۵</sup> این قشر برای تثبیت موقعیت مالی و اجتماعی و سلطه خود بر «ناس» حتی با عقاید مردم بازی می‌کنند و برای آنان «عقیده» می‌آفرینند تا تشنگی فطرت خدا جوینان را با اعتقادی انحرافی سیراب کنند؛ برای آنها بت و خدا می‌تراشند و معتقدات خرافی مردم را در جهت حفظ منافع خود و تخدیر افکار مردم جهت می‌دهند.

نتیجه آن که طبقه مترف چون به شکمبارگی و شهوترانی خوگرفته و فطرت ثانوی آنها شده است، همان ارزاق کم را با حیل‌های گوناگون به خود اختصاص می‌دهند و با ترفندهای اقتصادی و ایجاد بازار سیاه و تورم و احتکار و بالا بردن کاذب قیمت‌ها موقعیت اقتصادی خود را تثبیت و فقرا را فقیرتر می‌کنند؛ از این رو طبقه مترف، جامعه را به سوی فساد و تباهی سوق می‌دهد.

## ۲. گروه‌های درون حاکمیت سیاسی (ملاً)

«ملاً» به گفته راغب، گروهی را می‌گویند که بر فکر خاص اتفاق نظر دارند و منظر و دیدارشان چشم‌ها را پر می‌کند و شخصیت ظاهری‌شان مردم را به خود متوجه می‌سازد. قرآن کریم از این طبقه سی بار یاد کرده است. ملاً در واقع همان اشراف هستند که وضع ظاهری‌شان نظر افراد محروم را به خود جلب می‌کند. اینان سیاست‌مدارانی خودکامه‌اند که در تضعیف روحیه مستضعفان نقش فعالی دارند.

به طور کلی، گروه ملاً افرادی هستند که در رأس قدرت قرار دارند و پیوسته هم‌رأی و پشتیبان یکدیگرند و به عبارت دیگر، گروه برگزیدگان سیاسی هستند که رتق و فتق امور را در دست دارند.

### ویژگی‌های ملاً

۱ - قرآن کریم این طبقه را افرادی سرمایه دار و اسیر زینت‌های دنیا معرفی می‌کند:

پروردگارا، به فرعون و ملاً زینت و مال در زندگی دنیا دادی تا (به وسیله آن) مردم را از مسیر تو گمراه کنند.<sup>۱۶</sup>

۲ - افرادی خودخواه و برتری‌جو هستند که در به بندکشیدن توده‌های محروم نقش به‌سزایی دارند. قرآن در این باره می‌فرماید:

اشراف متکبر قوم او گفتند: ای شعیب، سوگند یاد می‌کنیم که تو را (از شهر) بیرون خواهیم کرد.<sup>۱۷</sup>

۳ - به هنگام تزلزل قدرت باهم بسیج می‌شوند:

قال للملاً حوله إن هذا لساحر علیم، یرید أن یخرجکم من أرضکم؛<sup>۱۸</sup> فرعون به برگزیدگان سیاسی دوروبرش گفت که این مرد (موسی) جادوگری بس داناست که می‌خواهد شما را از جامعه تان و سرزمینتان بیرون کند، چه فرمان می‌دهید.

۴ - از کافران و مشرکانی بودند که همواره در برابر انبیا موضعگیری خصمانه داشتند: «اشراف کافر

قوش گفتند ما تو را جز بشری مثل خودمان نمی‌بینیم».<sup>۱۹</sup>

۵- در صدد کشتن انبیا بر می‌آمدند، چنان‌که قصد کشتن موسی را داشتند: «(آن مرد) گفت: ای موسی، اشراف برای کشتن توبه مشورت پرداختند».<sup>۲۰</sup>

۶- به انبیا بی‌اعتقاد بودند حتی به روز بازپسین هم باور نداشتند:  
 اشراف قوش کسانی بودند که کفر ورزیدند و روز بازپسین را تکذیب کردند و ما به آنها در حیات دنیا ناز و نعمت دادیم.<sup>۲۱</sup>

از تأثیرات ملاً بر جامعه موارد زیر قابل اشاره است:  
 اولاً، مردم را تحقیر می‌کردند تا از آنها اطاعت کنند و مؤمنان را به تمسخر می‌گرفتند: «وکلمه م‌علیه ملاً من قومه سخروا منه»<sup>۲۲</sup>

ثانیاً، مردم را آزار و اذیت می‌دادند: «هر کس با آنها مخالفت می‌کرد، فریادش را در گلو خفه می‌کردند».<sup>۲۳</sup>

ثالثاً، آنها در تثبیت نظام فرعون نقش اساسی داشتند و مردمی را که نظام را قبول نمی‌کردند، تهدید به تبعید و محرومیت از تمام موقعیت‌ها و مزایای اجتماعی می‌کردند:  
 گروهی از کافران امتش مردم را تهدید کرده و گفتند: ای مردم، اگر پیروی شعیب کنید، البته در زیان و ذلت خواهید افتاد.<sup>۲۴</sup>

رابعاً، اینها وحدت جامعه را از بین می‌بردند و علیه نذیران و پیامبران تبلیغ می‌کردند و استکبار می‌ورزیدند:  
 هرگاه رسولی (نذیر) به جامعه می‌آید استکبار می‌ورزید و عده‌ای از آنها را تکذیب می‌کنید و عده‌ای را می‌کشید».<sup>۲۵</sup>

خامساً، حافظ منافع خود هستند:  
 گروه اشراف از پیروان فرعون به او گفتند آیا موسی و ایمان آورندگان را او می‌گذاری که نظم سرزمین ما را به هم زنند و تو و معبودهایت را کنار گذارند.<sup>۲۶</sup>

نتیجه آن‌که اساساً اشراف و ملاً افرادی هستند که پول و امکانات مادی را ملاک ارزش‌ها و برتری خود بر دیگران به شمار می‌آوردند و در مقابل انبیا و مردم مخالفت می‌کردند.

### ۳. جباران و فرمانروایان طاغوت

واژه «طاغوت» هشت بار در قرآن کریم آمده است و مراد از آن خدایان دروغین و مردمان متجاوز و طاغی است. اینها افرادی هستند که در مقابل دعوت انبیا مخالفت ورزیدند و از هیچ توطئه‌ای در برابر پیامبران فرو گذار نکردند. راغب گوید: طاغوت عبارت است از هر متجاوز و هر معبودی جز خدای

متعال.<sup>۲۷</sup> پس فرمانروایان طاغی کسانی هستند که در رأس نظام قرار دارند و از امکانات صریح و بی چون و چرایی برخوردارند. اینها خود را معبود دیگران قلمداد می‌کنند و قانون‌گذار آنها می‌دانند و مبدأ و مرجع و تعیین‌کننده ارزش‌ها و در نهایت حاکم و فرمانده آنها هستند.

ویژگی‌های گروه فرمانروایان طاغوتی از این قرار است:

۱- اینها با پیامبران به نزاع و جدال می‌پردازند:

آیا نمی‌نگری به آن‌کس که خدابه او حکومت داده بود با براهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست.<sup>۲۸</sup>

۲- دعوی ربوبیت می‌کنند: «فرعون گفت: ای اشراف، من برای شما خدایی جز خود سراغ ندارم».<sup>۲۹</sup>

۳- از دیگر خصوصیات این گروه، برتری جویی، تفرقه جویی، به استضعاف کشاندن مردم، آدمکشی، استثمار زنان و فساد در زمین است:

همانا فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد. گروهی از آنها را ضعیف می‌کرد، پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را زنده نگاه می‌داشت. او از مفسدان بود.<sup>۳۰</sup>

تأثیرات فرمانروایان طاغوتی بر جامعه به شرح زیر است:  
اولاً، زورگو و مستبد هستند:

ای برگزیدگان من، برای شما معبودی جز خودم نمی‌شناسم؛ پس ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز و قصری از آجر برایم بساز تا معبود موسی را ببینم».<sup>۳۱</sup>

ثانیاً، بر مردم ظلم رومی داشتند: «...پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را زنده نگاه می‌داشت».<sup>۳۲</sup>

ثالثاً، فساد و طغیان در جامعه می‌کرد: «إذهب إلی فرعون إنه طغی».<sup>۳۳</sup>

#### ۴. گروه مستضعفان

یکی از واژه‌هایی که در قرآن معمولاً همراه با واژه ضدّ خود به چشم می‌خورد، کلمه «استضعاف» است. «استضعاف» از ماده «ضعف» و دارای معانی مختلفی است، از جمله:

۱- به ضعف کشانده شدن، محروم شدن یا مورد تحمیل محرومیت قرار گرفتن؛

۲- ضعیف پنداشته شدن و به حساب نیامدن؛

۳- ضعیف بودن (ضعف بدنی، مالی و...).

این کلمه با توجه به معنای اول و دوم، مفهوم مستضعف یا مستکبر را تداعی می‌کند، زیرا تا



مستکبر (ضدمستضعف) نباشد، استضعاف صورت نمی‌پذیرد. در معنای سوم که از استضعاف، ضعف بدنی و نارسایی فکری و عقلی شخص مستضعف اراده شده، لازم نیست تا پای مستکبری به عنوان عامل استضعاف به میان آید. استضعاف از ماده ضعف از باب استفعال است که بیشتر در دو معنای اول و دوم به کار می‌رود، زیرا باب استفعال در این جابه معنای «خواستار بودن» و «طلب کردن» است. طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۹۷ سوره نساء می‌نویسد: «الاستضعاف طلب ضعف الشيء؛ استضعاف به معنی طلب ضعف شیء است».

استضعاف پدیده‌ای است که حاصل تضعیف، به ضعف کشاندن و یا ضعیف پنداشته شدن مستضعفان از سوی مستکبران است و کمتر مستضعفی در جوامع بشری به چشم می‌خورد که در استضعاف او پای مستکبرانی با عناوینی چون شاه، طاغوت، طاغوت‌چپه، قدرتمندان و ابسته، زراندوزان کفرکیش، سرمایه داران و دنیاپرستان زالوصفت در میان نباشد.

اگر بخواهیم دسته بندی دقیقی از مستضعفان ارائه دهیم، می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- گروهی از مستضعفان بودند که در برابر انبیا ایستادگی می‌کردند و به مبارزه با آنها می‌پرداختند. اینان به جهت ضعف و ناتوانی خود در جبهه استکبار قرار داشتند و به دلایلی چون ضعف فکری قادر به شناخت جبهه حق از باطل نبودند و همچنین به علت ترس و وحشتی که از مستکبران داشتند از ایمان آوردن به انبیا خودداری می‌کردند. شهید صدر معتقد است اینها «اعوان ظلمه» هستند و در واقع حامیان و هواداران فرعون محسوب می‌شوند و پشتوانه بقا و استمرار فرعون‌گرایی و قالب‌ها و چارچوب‌های آن را تشکیل می‌دهند.<sup>۳۴</sup>

۲- کسانی که به دعوت انبیا پاسخ مثبت دادند و هر چه بر دعوت انبیا افزوده می‌شد، مستضعفان بیشتری به آنها روی می‌آوردند و با اظهار پشیمانی از گذشته خویش به مبارزه با مستکبران - که موجبات اسارت آنها را در قیل فراهم آورده بودند - می‌پرداختند.

از ویژگی‌های این گروه از مستضعفان می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱- اینها مورد ظلم و ستم طاغوت بودند.

۲- قدرت تصمیم‌گیری نداشتند؛ به عبارت دیگر، مستضعف دست خالی است و نه چیزی به نفع اوست و نه علیه او: «مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن می‌شدیم».<sup>۳۵</sup>

دسته دوم از مستضعفان سرانجام رهبران زمین خواهند شد و پیروزی با آنهاست: «نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمه و نجعلهم الوارثین».<sup>۳۶</sup>

همچنین باعث از بین رفتن باطل و ظلم و برقراری عدالت در جامعه خواهند شد: «حق، باطل را به هم می‌افکنیم و حق و باطل را زیر و زبر می‌کند»<sup>۳۷</sup> و «کران تا کران سرزمین پربرکت موعود را به وراثت به مردمی که استضعاف می‌شدند دادیم».<sup>۳۸</sup>

## گونه‌شناسی طبقات اجتماعی از بعد معنوی و ارزشی

### ۱. احبار و رهبانان

اینها گروه‌هایی هستند که به نام‌هایی همچون «عالمان فاسد» و «گروه فراریان از صحنه» خوانده شده‌اند. سمبل این گروه‌ها را می‌توان «احبار» و «رهبان» نام برد.

«جبر» به معنای عالم است. کلمه «احبار» در سوره مائده (آیات ۴۴ و ۶۳) در مورد علمای یهود به کار رفته است، ولی در سوره توبه (آیات ۳۱ و ۳۴) شامل علمای یهود و نصارا می‌شود. قاموس قرآن و مجمع البیان احبار را مطلق عالم ذکر کرده‌اند.

اما «رهبان» جمع راهب است و آن کسی است که از خدا می‌ترسد، ولی در عرف به راهبان و صومعه نشینان مسیحی اطلاق می‌شود. علامه در المیزان می‌فرماید: رهبان کسی است که در اثر خوف خدا از مردم بریده و مشغول عبادت خدا می‌شود. راغب می‌گوید: رهبان آن کسی است که در تعبد افراط می‌کند آن‌هم از فرط خوف؛ اما در اسلام رهبانیت نیست، بلکه رهبانیت اسلام جهاد و نماز است. رهبان گروه‌هایی مقدس‌نما هستند و از صحنه زندگی می‌گریزند و متن جامعه را ترک می‌گویند تا به رهبانیت بپردازند. این رهبانیت در طول تاریخ در تمام جوامع ستم‌آلود وجود داشته و در دو چهره پدیدار شده است:

نخست، رهبانیت به اصطلاح کوشاکه می‌خواهد از صحنه بگریزد تا آلوده لجن و فساد جامعه نشود. این رهبانیت و مقدس‌نمایی فعال را قرآن بدین گونه معرفی می‌کند:

و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم؛<sup>۳۹</sup> و رهبانیتی که خود آن را بدعت گذاردند و ما آن را مقرر نداشته بودیم.

دوم، رهبانیت انفعالی که در قالب کسانی جلوه‌گراست که خود را به تقدس می‌رند و لباس زهد و پارسایی را می‌پوشند، ولی در اعماق جان خویش نه زاهدند و نه مقدس و تنها برای عوام فریبی است. اینها مردم را از فرعون و ستم‌او غافل می‌ساختند. قرآن این دسته را چنین معرفی می‌کند:

به یقین که بسیاری از دین‌مداران و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند.<sup>۴۰</sup>

از ویژگی‌های احبار و رهبان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - مردم را به خلاف فرمان‌های الهی دعوت می‌کردند: «احبار و رهبان خود را به غیر از خدا ربّ قرار دادند».<sup>۴۱</sup>

۲ - برای حفظ مقام و موقعیت خود از دو شیوه استفاده می‌کردند: (۱) تحریف حقایق؛ (۲) کتمان

حقایق:

پس وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می‌نویسند، می‌گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خداست.<sup>۴۲</sup>

همچنین قرآن در مورد کتمان حقایق می‌فرماید: «گروهی از آنها حق را در حالی که می‌شناسند کتمان می‌کنند».<sup>۴۳</sup>

## ۲. ربانیون و نذیران

واژه «ربانیون» سه بار در قرآن آمده است (مائده، آیه ۴۴ و ۶۳ و آل عمران، آیه ۷۹) مفرد این واژه، «ربانی» به معنای تربیت کننده است:

ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون؛ و لیکن مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید.

علامه در المیزان معتقد است: «ربانیون» علمایی هستند که تربیت مردم را به دست دارند. اینها کسانی هستند که در جنگ با کافران از خدا یاری می‌جویند (وانصرونا علی الکافرین<sup>۴۴</sup>) و نبرد می‌کنند. چه بسا انبیاپی که به همراه آنها دانشمندانی بودند که به کارزار و نبرد پرداختند (کأین من نبي قاتل معه ربيون كثير).<sup>۴۵</sup>

«نذیر» مفرد «نذیران» به معنای اندازکننده است که در قرآن مجید فقط درباره پیامبران آمده است، مانند «فستعلمون کیف نذیر»؛<sup>۴۶</sup> به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است». از آن جا که در فرآیند انحطاط یک جامعه، گروه‌ها و طبقاتی با منافع و ارزش‌ها و بینش‌های متفاوت وجود دارند، این گروه‌ها اولاً، اندیشه‌شان با اندیشه نذیران فرق دارد؛ ثانیاً، دارای ارزش‌ها و بینش‌های متفاوتی هستند که بین این دو گروه (نذیر و طبقات) درگیری حادث می‌شود. پس نذیر کسی است که در شرایط نابهنجار اجتماعی ظهور کرده و مردم را به موقعیت‌شان آگاه می‌کند و ضمن آگاه کردن آنان، از انحراف‌های فکری و عملی هم بر حذرشان می‌دارد.

از ویژگی‌های نذیران و ربانیون می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- اینان نگهبان کتاب خدا هستند. در واقع قانون را حفظ می‌کنند و به مردم یاد می‌دهند و محتوای قرآن را به مردم هشدار می‌دهند: «بما استحفظوا من کتاب الله».<sup>۴۷</sup>

۲- برای بشارت و انداز برانگیخته شدند.<sup>۴۸</sup> در واقع راهنمای مردم هستند.

انبیا و رهبران دینی اولاً، حجت رابر مردم تمام می‌کنند:

ما أهلكنا من قرية إلا لها منذرون؛<sup>۴۹</sup> هیچ جامعه‌ای را با نظامش نابود نکردیم مگر نذیرانی ظهور کردند.

ثانیاً، تأثیر اینها در جامعه یک تأثیر مثبت است.

---

نتیجه این که تأثیر نذیران و ربانیون در جامعه آن جا معلوم و آشکار می شود که ارزش ها و بینش های گروه ها و طبقات اجتماعی را با ارزش های نذیران بسنجیم و تأثیر آنها را در جامعه مشاهده کنیم که تأثیر ربانیون و نذیران، تأثیر مثبت و خوبی است.

خلاصه این که زمانی که اسلام ظهور کرد، در آن واحد به دو دگرگونی و دو حرکت دست زد: ندای توحید را سرداده و از سویی، در صدد رفع تبعیض ها و نابرابری های اجتماعی در پرتو جهاد و مبارزه برآمد. در واقع اسلام در دستی، دعوت و برنامه تعلیم و تربیت داشت و انسان ها را در جهت خداپرستی فرا می خواند و در دستی دیگر، تیغی برای قطع روابط نامتعادل انسانی و درهم ریختن نظم اجتماعی موجود، تا عدالت را در جامعه برقرار کند و تشکیل امت واحده بدهد؛ از این رو گروه هایی که به انحای مختلف در مقابل حق و حقیقت موضع گیری کردند، مورد مذمت و سرزنش قرآن قرار گرفتند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: پی‌یر لاروک، طبقات اجتماعی، ترجمه ایرج علی‌آبادی.
۲. مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، مجموعه آثار (قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶) ص ۱۳۷۶؟
۳. فرهنگ علوم سیاسی (تهران: سازمان مدارک علمی، ۱۳۷۵).
۴. و... و رحمت ربک خیرٌ ممّا یجمعون. «زخرف (۴۳) آیه ۳۲».
۵. مرتضی مطهری، پیشین.
۶. ر.ک: سیدمحمدباقر صدر، سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منوچهری (تهران: رجا، ۱۳۶۹).
۷. ر.ک: عبدالله نصری، میانی رسالت انبیاء در قرآن (تهران: سروش، ۱۳۷۶).
۸. ر.ک: سیدعلی‌اکبر قریشی، قاموس قرآن (قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳).
۹. سباء (۳۴) آیه ۳۵.
۱۰. همان، آیه ۳۴.
۱۱. واقعه (۵۶) آیه ۴۵-۴۷.
۱۲. زخرف (۴۳) آیه ۲۳.
۱۳. قصص (۲۸) آیه ۷۸.
۱۴. سباء (۳۴) آیه ۳۵.
۱۵. محمدجعفر نجفی علمی، پیشین، ص ۲۴۰.
۱۶. یونس (۱۰) آیه ۸۸.
۱۷. اعراف (۷) آیه ۸۸.
۱۸. شعراء (۲۶) آیه ۳۴.
۱۹. هود (۱۱) آیه ۲۷.
۲۰. قصص (۲۸) آیه ۲۰.
۲۱. مؤمنون (۲۳) آیه ۳۳.
۲۲. هود (۱۱) آیه ۳۸.
۲۳. یونس (۱۰) آیه ۸۳.
۲۴. اعراف (۷) آیه ۹۰.
۲۵. بقره (۲) آیه ۸۷.
۲۶. اعراف (۷) آیه ۱۲۷.
۲۷. سید علی‌اکبر قریشی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۲۸. بقره (۲) آیه ۲۵۸.

۲۹. قصص (۲۸) آیه ۳۸.  
۳۰. همان، آیه ۴.  
۳۱. همان، آیه ۳۸.  
۳۲. همان، آیه ۴.  
۳۳. طه (۲۰) آیه ۲۴ و ۴۳؛ نازعات (۷۹) آیه ۱۷.  
۳۴. شهید محمدباقر صدر، پیشین، ص ۲۶۸.  
۳۵. سبا (۳۴) آیه ۳۱.  
۳۶. قصص (۲۸) آیه ۵.  
۳۷. انبیاء (۲۱) آیه ۱۸.  
۳۸. قصص (۲۸) آیه ۵.  
۳۹. حدید (۵۷) آیه ۲۷.  
۴۰. توبه (۹) آیه ۳۴.  
۴۱. همان، آیه ۳۱.  
۴۲. بقره (۲) آیه ۷۹.  
۴۳. همان، آیه ۱۴۶.  
۴۴. آل عمران (۳) آیه ۱۴۷.  
۴۵. همان، آیه ۱۴۶.  
۴۶. ملک (۶۷) آیه ۱۷.  
۴۷. مائده (۵) آیه ۴۴.  
۴۸. بقره (۲) آیه ۲۱۳.  
۴۹. شعراء (۲۶) آیه ۲۰۸.